

## ● تحلیل‌ها و گزارش‌ها

# نگاهی از درون: مسائل فراروی سازمان‌های حقوق بشری در اسرائیل و اراضی اشغالی<sup>۱</sup>

مالک زمین باشد و مردم باید آنهایی را که کمتر دارند در کم خود شریک نمایند، نسبتاً عادی تلقی می‌شد. از این رو در تصور کودکان من از

1. Ruchma Marton, "A View from Within: Problems Confronting Human Rights Organizations in Israel and the Occupied Territories", *Arab Studies Quarterly*, Vol. 22, No. 1, Winter 2000.

از ویژگی‌های بارز انتفاضه دوم (انتفاضه الاقصی)، حضور و مشارکت "عرب‌هایی" بود که از سال ۱۹۴۸ درون مرزهای باقی مانده و به نوعی زندگی در نظام غاصب صهیونیستی را پذیرفته بودند. نقض حقوق این بخش از جامعه اسرائیلی - که به اعراب اسرائیل مشهور شده بودند - و نگاه دولت غاصب اسرائیل به آنها به عنوان شهروندان درجه دوم و یا حتی پایین‌تر، گواه نقض گسترده حقوق بشر در درون فلسطین اشغالی است. مقاله حاضر - که نگارنده آن خود یک اسرائیلی معتقد به موجودیت اسرائیل است - نمونه‌ای از اعترافات و اعتراضات به وضعیت اسفبار حقوق بشر تنها در مورد فلسطینی‌های ساکن اراضی اشغالی، بلکه شهروندان اسرائیلی می‌باشد.

وضعیت یک فرد فعال در زمینه حقوق بشر در اسرائیل و اراضی اشغالی چگونه است؟ در هر دو بخش (ناحیه) فرد مذکور با شرایطی بسیار متفاوت با آنچه منسوب به کشور اسرائیل است، دست و پنجه نرم می‌کند. در حالی که من در بیت المقدس در حال رشد بودم، یک روزنامه در اتاق‌هایی که خانواده‌ام به همراه خانواده دیگر به طور اشتراکی زندگی می‌کردند دست به دست می‌شد. هر صبح من زیر عنوان روزنامه شعار مشخصی را می‌خواندم: "به افتخار صهیونیسم، به افتخار سوسیالیسم، به افتخار برادری ملت‌ها." به راستی من فکر می‌کنم برای یهودیانی که در آن زمان در فلسطین و سپس در کشور جدید اسرائیل سکونت داشته‌اند، اصول عدالت اجتماعی، برابری و مشروعیت بسیار مهم بوده است. ما سوسیالیست بودیم. حتی عقیده والدین من مبنی بر اینکه هیچ کس نباید

وهله اول باعث تشکیل گروه پزشکان حامی حقوق بشر شدند. اما بعداً ما متوجه شدیم که آنچه این گروه را حفظ می‌کند، سومین اختلاف است - خلأ بین تصور اسرائیلی‌ها از خودشان و واقعیت نحوه رفتار آنها.

مفهومی که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت، "احترام" است: عواقب چند گانه فقدان احترام و ارتباط احترام با فعالیت حقوق بشری.

### خلأ عدالت اجتماعی

در سال‌های نخستین تأسیس کشور، شکاف بین داراها و ندارها (میان یهودیان) در حداقل قرار داشت. سوابق آماری جمع آوری شده پس از ۱۹۵۷ نشان می‌دهد که در طی حدود ۲۰ سال تغییر اندکی در شکاف درآمد بین ثروتمندترین اسرائیلی‌ها و فقیرترین آنها حاصل شده بود. در حال حاضر درآمد اسرائیلی‌های ثروتمند ۴۸ برابر درآمد فقیرترین اسرائیلی‌ها می‌باشد (هاآرتس، ۲ اکتبر ۱۹۹۸). نابرابری اقتصادی روبه رشد نقش زیادی در اختلال در همبستگی و عدالت اجتماعی در میان یهودیان اسرائیلی داشته است.

یک جامعه یکپارچه و مبتنی بر

عدالت اجتماعی، تساوی با همبستگی درهم آمیخت.

سال‌ها بعد در بزرگسالی من به این موضوع پی بردم که آن ارزش‌های اجتماعی شگفت‌انگیز و این مفهوم بی طرفی عمدتاً بر بخشی از جمعیت یهودی اسرائیل حاکم بود. علاوه بر آن، "سوسیالیسم" در حال مغلوب شدن توسط سیاست‌های سرمایه‌داری بود؛ "برادری ملت‌ها" در حال جایگزینی با "صهیونیسم بیگانه ترس بود؛ و خود "صهیونیسم" - که نوعی جنبش آزادیبخش ملی غیر دینی بود - تا حد زیادی به صورت یک دین معتقد به مسیح موعود درآمد. این دگرگونی‌های تاریخی در ساختار اجتماعی - اقتصادی و ایدئولوژی منجر به سه خلأ مشخص گردید:

(۱) خلأ عدالت اجتماعی بین داراها و ندارها.

(۲) خلأ قانونی بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها از نظر قوانین.

(۳) خلأ روانشناختی بین تصور ایده‌آلی اسرائیلی‌ها از خود و واقعیت.

خلأهای مذکور زمینه فعالیت‌های پزشکان حامی حقوق بشر (PHR)<sup>۱</sup> را مشخص کرده است. دو خلأ نخست که منجر به تبعیض و نقض حقوق بشر می‌شود، مسائلی هستند که در

1. Physicians for Human Rights (PHR)

پاسخ می‌دهد: "پدر بزرگ، من آن را باور نمی‌کنم. من نمی‌دانستم که شما در زمان جوانی یک عرب بودید." پدر بزرگ در این داستان می‌تواند پدر من باشد. بزرگسالانی که من آنها را می‌شناختم، همگی به کار اعتقاد داشتند. ایدئولوژی صهیونیسم مستلزم ایجاد یک نیروی کار یهودی بود. به نظر می‌رسید که کار - اعم از کار یدی و کار کشاورزی - کمیاب بود. در واقع، مسأله کار به حدی در دستور کار صهیونیست‌ها سرنوشت‌ساز بود که نخستین صهیونیست‌ها صحبت از "دین کار" می‌نمودند. اما در سه دهه اخیر احترام به کار و کارگران از بین رفته است. احترام به قانون نیز از بین رفته است. در موارد بسیاری قانون تبدیل به یک سند مرده شده و این قضیه عواقب متعددی دارد. مردم غالباً قانون را به نفع خود و به صورت خشونت تعبیر می‌کنند. خشونت یک وجه مشخصه از جامعه اسرائیل است. اهداف این خشونت افراد ضعیف هستند: فلسطینی‌ها، کارگران خارجی، زنان، کودکان، سالمندان و فقرا.

نقض گسترده حقوق فلسطینی‌ها در اراضی اشغالی و قانون شکنی و خشونت - که برای اسرائیلی‌های داخلی اسرائیل خاص به صورت یک مفروض در آمده است - با هم مرتبط می‌باشند. با ارتکاب به این موارد نقض

ارزش‌های عدالت اجتماعی در گذشته تبدیل به جامعه‌ای شده که بهترین توصیف از ساختار اجتماعی آن با مضامین قانون‌شکنی و خشونت صورت می‌گیرد.

کارگران فلسطینی که بر طبق تعریف اسرائیلی "غیرقانونی" تلقی می‌شدند، از سال ۱۹۶۷ محور اصلی کشاورزی، عمران و کارهای خدماتی با دستمزد پایین بودند. در شش - هفت سال گذشته، با هدف یک واکنش اسرائیلی به "انتفاضه"، کارگران خارجی از آفریقا، تایلند، فیلیپین و اروپای شرقی جایگزین بسیاری از کارگران فلسطینی شده‌اند. این کارگران خارجی، همچون فلسطینی‌های پیش از آنها مورد استثمار واقع می‌شوند؛ آنها از تأمین اجتماعی یا خدمات اجتماعی برخوردار نمی‌شوند و همچنین به طور دردناکی از جانب کارفرمایان اسرائیلی مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند. این استثمار که با نقض مستمر حقوق مدنی و انسانی آنها تشدید می‌گردد، تبدیل به یک بخش پذیرفته شده از محیط اجتماعی و روانشناختی اسرائیل شده است.

یک داستان اسرائیلی این واقعیت را روشن می‌سازد. یک پدر بزرگ به نوه‌اش ساختمانی را نشان می‌دهد و می‌گوید: "من یکی از کارگرانی بودم که این مکان را ساختیم." نوه

مصادره و به شهروندان یهودی بخشیده شده است. به فلسطینی‌های اسرائیل اجازه خدمت در ارتش داده نمی‌شود و بنابراین آنها از امتیازات مربوط به خدمت نظام همچون مسکن و فرصت‌های شغلی محرومند. آنها تقریباً به میزان یک چهارم یهودیان از خدمات دولتی از جمله آموزشی، فرهنگی، ورزشی، بهداشتی و خدمات شهرداری همچون فاضلاب، راه‌ها و غیره برخوردار می‌شوند.

فقدان یک نگرش دموکراتیک مساوات طلبانه نسبت به فلسطینی‌های اسرائیل ناشی از اختلافات سنتی و کلیشه‌ای چپی‌ها و راستی‌ها نبوده است. تمام حکومت‌های اسرائیلی علیه آنها تبعیض اعمال نموده‌اند. من معتقدم که این قضیه توسط تمام حکومت‌ها به عنوان ابزاری به منظور ایجاد مبنایی احساسی برای آنچه "تفکیک" بین دو سکنه نامیده می‌شود، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به من اجازه دهید تا مثالی جدید ارائه نمایم: در ۲ اکتبر ۱۹۹۸ دو تظاهرات انجام گرفت - یکی توسط فلسطینی‌های اسرائیل علیه مصادره زمین‌هایشان در ام‌الفهم و دیگری توسط یهودیان در مرز شمالی علیه یک قانون جدید که مانع امتیازشان در مورد مالیات بردرآمد می‌شد. فلسطینی‌ها و یهودیان به شکلی یکسان

حقوق بشر، اسرائیل بسیاری از قوانین بین‌المللی را زیر پا می‌گذارد - اعلامیه‌های بین‌المللی حقوق بشر که اسرائیل آنها را امضا نموده، از آن جمله‌اند. این نقض حقوق انسانی، مدنی و اقتصادی شامل موارد زیر است: مصادره غیرقانونی زمین و آب فلسطینی‌ها، اعدام فلسطینی‌های "تحت تعقیب"، شکنجه تعداد ۲۰۰۰۰ نفر فلسطینی در طی ده سال گذشته و بازداشت بدون محاکمه افراد برای مدت‌های طولانی. اسرائیل همچنین در مجازات دسته جمعی غیر نظامیان فلسطینی به طرز زیر دخالته داشته است: قطع برق و آب، جلوگیری از دسترسی فلسطینیان بیمار و مجروح به تجهیزات پزشکی و ممانعت از رفتن گروه‌های پزشکی به بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها، تخریب سنگین خانه‌های فلسطینی و تبعید فلسطینی‌ها از اراضی اشغالی به لبنان و جاهای دیگر.

هنگامی که اسرائیلی‌ها با افتخار در مورد "کشور دموکراتیمان" سخن می‌گویند، آنها فلسطینی‌های داخل اسرائیل را در نظر نمی‌گیرند (منظور فلسطینیانی است که از زمان جنگ ۱۹۴۸ در داخل اسرائیل زندگی می‌کنند) که تقریباً ۲۰ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند. از سال ۱۹۴۸ تاکنون بیش از صد هزار هکตาร์ از زمین‌های فلسطینی‌های اسرائیل

تعقیب که متهم به اقدامات ضد اسرائیلی هستند، غالباً به طور غیر رسمی توسط واحدهای نظامی ویژه اسرائیل اعدام می‌گردند. برای توضیح بیشتر اشاره‌ای به برخی

آمارها در این زمینه لازم به نظر می‌رسد: در ده سال اخیر ساکنان یهودی ۱۳۵ فلسطینی را به قتل رساندند - که ۲۳ نفر از آنها بچه‌های زیر ۱۷ سال بودند. در عین حال تنها چهار اسرائیلی که به خاطر قتل محکوم به حبس ابد بودند، متعاقباً به ۱۰ الی ۱۶ سال زندان تخفیف داده شدند. سی و هشت پرونده بدون هیچ اقدامی بسته شد و در موارد دیگر نیز اتهامات کاهش یافت. (این تعداد شامل ۱۳۵۰ الی ۱۴۰۰ فلسطینی که در طی انتفاضه توسط ارتش به قتل رسیدند، نمی‌شود.)

در طول همین مدت، فلسطینی‌ها ۹۰ شهروند اسرائیلی را در اراضی اشغالی به قتل رساندند - که در میان آنها چهار نفر زیر ۱۷ سال وجود داشت. پاسخ اسرائیل بسیار متفاوت بود؛ ده فلسطینی تحت عنوان "افراد تحت تعقیب" توسط نیروهای امنیتی "از بین رفتند"؛ بیست و سه نفر حبس ابد دریافت کردند و فقط یک پرونده بدون هیچ اقدامی بسته شد.

به من اجازه دهید نا اشاره‌ای به جزئیات مورد قتل اخیر داشته باشم که در ۱۶

تظاهرات نمودند. در حالی که هیچ اتفاقی برای تظاهرکنندگان یهودی نیفتاد، فلسطینی‌های ام‌الفهم مورد ضرب و جرح قرار گرفته، دستگیر شده و پلیس به سوی آنها شلیک کرد. حدود ۵۰۰ نفر از جمله بچه‌های مدرسه زخمی شدند. این اختلاف در برخورد، هر تصویری از دموکراسی را مورد استهزا قرار می‌دهد و این در حالی است که هیچ اعتراض واقعی از سوی یهودیان اسرائیلی علیه این تبعیض صورت نمی‌گیرد.

### معیار دوگانه حقوقی برای اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها

در اینجا من به دومین خلأ عمده می‌پردازم: اجرای یک معیار حقوقی برای یهودیان اسرائیل و یک معیار متفاوت برای فلسطینی‌ها در اراضی اشغالی. هنگامی که یک ساکن یهودی یک فلسطینی را به قتل می‌رساند، او معمولاً متحمل یک مجازات سبک می‌شود. در حالی که یک فلسطینی اگر حتی مرتکب جرمی کوچک گردد، معمولاً سال‌های زیادی را در زندان به سر خواهد برد. او قطعاً در صورت قتل یک یهودی اسرائیلی حکم اعدام خواهد داشت. با وجود این که مجازات اعدام در اسرائیل غیر قانونی است، فلسطینی‌های تحت

وضع شده، چه باید کرد. چه می‌توان کرد در حالی که سیستم قضایی بر اساس یک معیار دوگانه عمل می‌کند؟ در این حالت چه برداشتی از کار در زمینه حقوق بشر وجود خواهد داشت؟ من معتقدم در موقعیت اسرائیلی، کار حقوق بشری باید فراتر از اعمالی همچون اعتراض و ارائه اسناد و مدارک باشد. اگر چه آنها نیز مؤثرند - چرا که هدف، دفاع از اخلاقیات و ارتقای ارزش‌های اجتماعی بر مبنای برابری، اکرام و احترام به دیگران است.

در طی یازده سالی که از تأسیس مؤسسه پزشکان حامی حقوق بشر می‌گذرد، ما تلاش‌هایی برای رویارویی با این چالش‌ها نموده‌ایم. ما به عنوان پزشک به این باور رسیده‌ایم که کرامت انسانی و اصالت جسم و اندیشه بدون توجه به طبقه، جنسیت، نژاد، ملیت، گرایش جنسی و یا مذهب، حقوق اساسی بشر می‌باشند. ما با این عقیده دست به کار می‌شویم که بدون اعتقاد راسخ، فعالیت کم ارزش خواهد بود؛ و بدون اقدامات عینی و ملموس، اعتقادات - بدون توجه به اصالت آن - ناقص می‌باشد. در لحظات سخت تنهایی در جامعه خودمان، این اعتقادات است که از ما پشتیبانی می‌کند.

انبوهی از سؤالات دائماً ما را به ستوه

اکتبر ۱۹۹۸ به وقوع پیوست. دو جوان ساکن یک مدرسه شبانه روزی اسرائیلی در کرانه غربی - بیت حاجی - سوار بر اتومبیل یک عابر فلسطینی را با ضربه یک قطعه چوب بزرگ به قتل رساندند. بسیاری از سیاستمداران از جمله نخست وزیر این جنایت را محکوم نموده و وعده "آشد مجازات برای قاتلان طبق قانون" را دادند. موسی ابوترک - یکی از بچه‌های ۱۲ ساله قربانی در همان موقع گفت: "من به دادگاه‌های شما اعتماد ندارم. همچون موارد بسیار زیاد قبلی، شما خواهید گفت که قاتل دیوانه است. شما پس از مدت کوتاهی - یک سال یا یک سال و نیم - او را آزاد خواهید کرد."

در نوامبر ۱۹۹۸، قاضی زوی کوهن قاتل مذکور را به دو سال حبس محکوم نمود. وی جوان دوم را در بی‌احتیاطی مقصر دانست، اما وی را ناتوان از درک اعمالش تشخیص داد. راننده وسیله نقلیه که برای انتقال قربانی قتل به بیمارستان توقف نکرده بود، تبرئه گردید. بدین ترتیب، موسی ابوترک پیش بینی کاملاً دقیقی از آنچه در دادگاه اسرائیلی اتفاق افتاد، ارائه داده بود.

مسأله‌ای که من - به عنوان یک فعال در زمینه حقوق بشر - با آن روبرو می‌شوم این است که در مقابل قانونی که برای نمایش قانون‌شکنی

اشغالی گفتگو کردیم. گفتگو با فلسطینی‌ها - نه گفتگو درباره‌ی فلسطینی‌ها - شیوه پزشکان حامی حقوق بشر در بیان احترام ما برای آنهاست.

ما هفته‌ای یک بار با از سر راه برداشتن موانع ارتش در جاده‌های کرانه غربی و نوار غزه، قانون را نقض می‌کردیم. برای مثال، در سال ۱۹۹۱ در طی جنگ خلیج فارس، ما غذای بچه‌ها و داروهای اهدایی از طرف ائتلاف آمریکایی - اسرائیلی آزادی‌های مدنی، را در اردوگاه‌های آوارگان در کرانه غربی و در نابلس توزیع نمودیم. من لحظه‌ای را به خاطر دارم که پشت پرده سبزرنگی در نزدیکی یک اتاق عمل در بیمارستان الاتحاد نابلس مخفی شده بودم و سربازان در جستجوی من بودند. من می‌توانستم صدای آنها را - که درست در چند قدمی من در آن سوی پرده بودند - بشنوم، به طوری که به نظر می‌رسید در حال بازی قایم - موشک هستیم. ترس وجود داشت و البته در قانون شکنی در آن موقعیت، نوعی شادی کودکانه نیز - بدون هرگونه عذاب وجدان - به چشم می‌خورد. بالاخره، مرا پیدا نکردند و نیز برای آنهایی که مرا مخفی کرده بودند اتفاقی نیفتاد و ما موفق به توزیع غذای بچه‌ها در میان خانواده‌های نیازمند شدیم.

می‌آورند. یک سازمان حقوق بشری در جامعه‌ای که نه برای قوانین و نه برای حقوق بشر احترام قائل است، چه جایگاهی دارد؟ آیا ما باید به قانون احترام بگذاریم؟ آیا ما باید قانون را نقض کنیم؟ این یک مسأله حیاتی و ناشی از آن حقیقت است که بدون قانون، جامعه نمی‌تواند زنده بماند. با این وجود، من معتقدم اطاعت از قانون نباید ناخودآگاه باشد و بلکه باید ترجیحاً منوط به این باشد که آیا قانون مورد نظر معقول و منصفانه است یا خیر. وقتی که نظام حقوقی به حقوق بشر احترام نمی‌گذارد، در مقابل ما چگونه از این قانون اطاعت کنیم؟

در یک موقعیت پیچیده، اقدامات سازمان‌های حقوق بشری نیز باید پیچیده باشد: ما در موارد بسیاری به طور آگاهانه قانون را نقض می‌کنیم. با وجود این، به طور مستمر سعی در رعایت قانون داریم.

به عنوان نمونه، وقتی دولت گفتگو با اعضای ساف - که محکوم به سه سال حبس بودند - را ممنوع اعلام کرد، ما قانون را شکستیم. ما با آنها در تمام اوقات هم به طور مخفیانه و هم آشکار صحبت کردیم. ما با آنها به طور قانونی در کنفرانس‌ها و کنوانسیون‌های سازمان ملل (ژنو، نیویورک، وین، استراسبورگ و مسکو) و به طور غیر قانونی در اراضی

اسرائیل با تهدید موشک‌های شیمیایی از سوی عراق، ما از دادگاه عالی درخواست کردیم تا به تصمیم دولت مبنی بر محروم نمودن فلسطینی‌های اراضی اشغالی در استفاده از ماسک‌های گاز اعتراض نماید، چراکه در همان زمان ماسک‌ها بین تمام اسرائیلی‌ها توزیع می‌شد.

بنابراین، اگر چه ما در بعضی اوقات قانون را نقض می‌کردیم، به آن متوسل نیز می‌شدیم - حتی در صورتی که به معنی درخواست حمایت از حقوق فلسطینی‌ها از خود دادگاه عالی بود. (دادگاهی که از شکنجه و تبعید آنها و تخریب منازلشان چشم پوشی می‌کرد). راه دیگر، تحریم نظام قضایی به طور کلی بود. ما نمی‌خواستیم و نمی‌توانستیم دست به چنین انتخابی بزنیم. از انتخاب روش تحریم چنین استنباط می‌شد که ما امید خود را از کشور بودن اسرائیل بدون رعایت حقوق بشر و برابری از دست داده‌ایم.

غالباً توانایی ما برای ایجاد تحول از طریق ایرادات قانونی تحت الشعاع اقدامات زیرکانه دولت قرار می‌گرفت. در بسیاری مواقع یک روز قبل از آن که قرار بود ما دادخواستی را

در دیگر موارد ما تصمیم به عدم نقض قانون داشتیم. برای مثال، من با نپذیرفتن پول از سوی ساف، قانون بسیار مهم "خیانت به وطن" را نقض ننمودم. در اولین دفعه که فلسطینی‌ها پیشنهاد کمک مالی به پزشکان حامی حقوق بشر دادند، من بلافاصله پاسخ دادم: "نه، متشکرم." پول - همان طور که می‌دانید - یک مسأله حساس است. بر خلاف وجود قبض‌های فراوان تلفن و تمبرهایی که ناچار به خرید آنها بودم، هرگز پیش نیامد که من از طریق پذیرفتن این پول‌ها فشارهای مالی وارده را کاهش دهم. خویشتن داری من تلاشی بود در جهت حفظ خلوص انگیزه‌هایمان، و اظهار این مطلب که اهداف ما به هیچ وجه فروشی نمی‌باشند. همچنین مسأله وفاداری نیز مطرح بود. وفاداری به چه چیزی؟ شاید وفاداری به کشور اسرائیل - کشوری که از نظر آرمانی باید وجود داشته باشد.<sup>۱</sup>

در مورد اول، ما قانون را زیر پا گذاشتیم؛ و در دومی تابع آن بودیم. اما هدف اصلی ما زیر سؤال بردن قانون بود و منظور از آن، ایجاد قانونی که توقع مورد نظر از قانون - که عبارت از حمایت تمام افراد به طور مساوی می‌باشد - را بر آورده نماید. به عنوان نمونه، در طول جنگ خلیج فارس و به هنگام مواجه شدن

۱. همان طور که قبلاً ذکر شد نویسنده مقاله، اسرائیلی بوده و به موجودیت اسرائیل اعتقاد دارد.



صورت مبارزه مفهومی عاری از سیاست خواهد یافت. در هر دو بعد این معما خطرانی وجود دارد. ما باید در هر دوزمینه کار کنیم - که البته گفتن آن آسانتر از عمل کردن است. بدون در نظر گرفتن سختی کارمان، ما هرگز از فعالیت خود قانع نبودیم چرا که غالباً از عهده رسیدگی به بدبختی افراد یا برخی مسائل مهم دیگر بر نمی‌آمدیم. ماهیت کار ما طوری است که همواره در حال شناسایی عناصر گمشده می‌باشد. در پایان روز، همکارانم در گروه پزشکان حامی حقوق بشر و خودم هرگز نمی‌توانیم احساسی شبیه احساس کسی که کارش را انجام داده، داشته باشیم.

برای مثال، دکتر زکریا اللّارّا در اسرائیل در طی اولین سال انتفاضه بازداشت حکومتی شد. (بازداشت حکومتی به معنی بازداشت بدون محاکمه می‌باشد.) چنانچه تصمیم ما سعی در آزاد نمودن او بود، دیگر نمی‌توانستیم کمکی در چاره‌جویی برای هزاران فلسطینی در همان شرایط داشته باشیم. درباره این که حقوق اساسی بشر نباید بدون فرایند قضایی محدود شود و یا درباره نقض حقوق بین‌المللی مربوط به ممنوعیت زندانی کردن فردی از اراضی اشغالی در داخل اسرائیل، چه باید کرد؟ آیا ما باید تمرکز خود را بر تلاش برای تحول در

به دادگاه عالی تسلیم نماییم، نیروهای امنیتی یا دولت در یک مورد خاص تخفیفی قائل می‌شدند که در آن ما اساساً بر تقاضای کلی‌تر خود قرار می‌دادیم. بدین طریق آنها مانع از این می‌شدند که دادگاه مسائل گسترده مرتبط با شکنجه، جابجایی آزاد کارکنان پزشکی و از این قبیل را مورد بررسی قرار دهد. به این ترتیب، دولت کار ما را محدود به موارد "اضطراری" نمود. ما ترتیبی دادیم تا شکنجه برخی از فلسطینی‌ها متوقف شود و نیز پزشکان مجاز به تردد در وضعیت منع رفت و آمد شوند، لیکن "ساختاری" که شکنجه و محدودیت تردد را جایز می‌شمرد، دست نخورده باقی ماند.

ما به این نتیجه رسیدیم که یک سازمان حقوق بشری باید از عهده حل یک معمای ناگوار برآید. تمایل به تحولات دراز مدت ساختاری و قاعده‌مندی و آمادگی همزمان برای نزدیکترین خطرانی که افراد و جوامع درون آن سیستم با آنها مواجه می‌شوند. در صورتی که ما فقط در دستیابی به تحول ساختاری متمرکز شویم، متحمل خطر غفلت از افراد و جوامع در شرایط حاد خواهیم شد. در عین حال، خطر فعالیت در سطح فردی در بردارنده این احتمال است که در حل مشکلات افراد تحلیل رویم و مسائل ساختاری هرگز مطرح نگردند و در این

نداشتیم.

حتی هنگامی که دادگاه عالی به درخواست ما رسیدگی و به نفع ما حکم می‌داد، آن احکام لزوماً توسط ارتش و وزارت دفاع رعایت نمی‌شد. مثلاً در سال ۱۹۹۱، ما از دادگاه عالی درخواستی نمودیم مبنی بر اینکه گروه‌های پزشکی و بیماران در ایام حکومت نظامی مجاز به تردد در اراضی اشغالی باشند. در چنین مواقعی نه بیماران و نه گروه‌های پزشکی نمی‌توانند خود را به شرق بیت المقدس - محل اغلب مراکز پزشکی که کرانه غربی و نوار غزه را پوشش می‌دهند - برسانند. وقتی که ارتش ایستگاه‌های بازرسی را تعطیل می‌کند، آنها از یک طرف مانع عبور زنان باردار، کودکان بیمار و افراد مجروح فلسطینی می‌شوند و از طرف دیگر از جابجایی پزشکان، پیراپزشکان و گروه‌های پزشکی فلسطینی جلوگیری می‌نمایند. نتیجه نهایی این است که مردم در مسیر بیمارستان، در ایستگاه‌های بازرسی و یا در منزل می‌میرند. در این مورد، دادگاه عالی به نفع ما حکم داد، لیکن ارتش حکم مذکور را مراعات نمود. بنابراین، ما ناچار به بازگشت به دادگاه عالی شدیم تا دوباره همان درخواست را مطرح نمائیم. به مدت هفت سال ما با این مسأله دست و پنجه نرم کردیم و از نظر قضایی پیروز بودیم.

"ساختاری" قرار دهیم که امکان بازداشت حکومتی را فراهم می‌نماید و یا بهتر است به وضعیت زکریا رسیدگی نمائیم؟ تصمیم ما سعی در انجام هر دو مورد بود: تظاهرات در مقابل وزارت دفاع علیه بازداشت حکومتی (به عنوان یک مسأله ساختاری) و بازداشت زکریا به عنوان یک مسأله فوری. دستاورد ما این بود که زکریا از زندانی در داخل اسرائیل - زندان کزیوت - به یک زندان در غزه منتقل شد - که این موضوع کمک قابل توجهی برای او و خانواده‌اش بود - و سپس وی بعد از چهار ماه آزاد گردید. برخلاف روال معمول، بازداشت او تجدید نشد. بدین ترتیب تلاش‌های ما در مرحله "فوری" نتیجه مثبت داشت، اما از نظر "ساختاری" عملاً هیچ نتیجه‌ای به دنبال نداشت.

ما هرگز دوباره چنین تظاهراتی انجام ندادیم - برخلاف بازتابی که آن در اسرائیل به جای گذاشت.

تلاش‌های انجام شده برای ما - در واقع برای من - بسیار مثمر ثمر بود. برای دسترسی به بیست پزشک جهت تظاهرات در یک تعطیلات آخر هفته، من ناچار بودم ده ساعت را به تلفن زدن اختصاص دهم و این به معنی سه شب اضافه کاری پس از کار روزانه بود. ما در آن زمان هیچ کارمند حقوق بگیر و یا یک دفتر کار

برای فرار از مشاهده و اعتراف به این واقعیت استفاده می‌کنند. اکثر مردم گزینه انکار واقعیت ستم اسرائیلی‌ها به فلسطینی‌ها را ترجیح می‌دهند؛ دیگران، بدون توجه به این که آنها تا چه حد از واقعیت اطلاع دارند، ناامیدی و یا بی‌تفاوتی را انتخاب می‌کنند. هر دو گزینه مانع از تحقیق و تحلیل درباره واقعیت سیاسی ما شده و هیچ‌کدام امکان زیادی را برای تحول کارآمد فراهم نمی‌نماید.

در سال ۱۹۹۳، پزشکان حامی حقوق بشر یک کنفرانس بین‌المللی در تل‌آویو برگزار نمود: "مبارزه علیه شکنجه و نمونه موردی اسرائیل". اکثریت بالایی از صهیونیست‌های اسرائیل در آن موقع تمایلی به باور این موضوع نداشتند که احتمالاً در اسرائیل شکنجه وجود دارد. این بسیار برخلاف چیزی بود که "ما" خواهان دانستن آن درباره خودمان بودیم. در چنین حالتی که مردم بایک حقیقت تکذیب شده روبرو می‌شوند و قادر به ادامه تکذیب آن نیستند، سعی می‌کنند از طریق تدارک مکان مناسبی برای آن در نظام پیشین، آن را در متن جهان‌بینی خود جای دهند. برای مثال، به موارد شکنجه برچسب "استثنایی" بودن زده می‌شد تا از اعتراف به اعمال شکنجه به طور گسترده و سیستماتیک خودداری گردد. یا از شکنجه به

دز واقعیت امر، ما دائماً در حال باخت هستیم. در این روزها هنوز هم مردم در ایستگاه‌های بازرسی فوت می‌کنند.

**خلأ بین تصور اسرائیلی‌ها از خود و واقعیت**  
این اختلاف از فاصله بین طرز تفکر اسرائیلی‌ها از خودشان و آنچه از اعمال آنها به عنوان یک جمعیت بروز می‌کند، ناشی می‌گردد. جهان‌بینی اسرائیلی - صهیونیستی وانمود می‌کند که ما مردم یهود - چه به عنوان یک گروه و یا افراد - همیشه قربانی، همیشه اخلاقی، همیشه انسانی هستیم و همیشه باید متحد باشیم. آنها نظر خودشان مبنی بر این که آنها انسان‌های خوبی هستند، را از طریق بد تلقی کردن فلسطینی‌ها تقویت می‌نمایند. اسرائیلی‌ها از فلسطینیان به عنوان متجاوزان بی‌رحم، افراد بی‌وجدان و خائن و فاقد اصالت انسانی تعبیر می‌کنند.

ماهیت وجودی این خلأ با عبارتی از بیان شاعر تی.اس.الیوت به خوبی توصیف می‌شود که: "نوع بشر نمی‌تواند با عین واقعیت کنار بیاید." شرایط اشغال و موارد تکان دهنده نقض حقوق بشر فلسطینی‌ها به قدری وخیم است که بسیاری از مردم در اسرائیل تاب تحمل آنها را ندارند - آن قدر وخیم که از ابزار مختلف

عنوان "فشار بدنی ملایم" حسن تعبیر می‌شد. در واقع، دولت اسرائیل این اصطلاح را مورد استفاده قرار می‌دهد؛ اگر آنها آن را شکنجه نخوانند، پس دیگر شکنجه نیست. یا به عنوان آخرین راه‌حل، شکنجه می‌تواند در حکم یک ابزار کاملاً ضروری جهت حفظ امنیت کشور قابل دفاع باشد. از این طریق تصور آرمانی از خود، دست نخورده باقی می‌ماند. در غیر این صورت، مردم می‌توانند تفکر انسانی و ناب خود را حفظ نموده و همچنان خود را قربانیان بالقوه تلقی نمایند.

گروه پزشکان حامی حقوق بشر در مورد تفکر انتقادی با مخالفت بسیار زیاد از سوی مردم اسرائیل روبرو شده است. به این دلیل، در طول زمان احتمالاً اثبات گردیده که سومین خلأ مذکور برای حیات اسرائیل زیانبخش‌تر از دیگر موارد بوده است. این گروه در جهت ریشه‌کنی استنکاف<sup>۱</sup> در مردم اسرائیل، ارتقای توانایی درون‌اندیشی و نیز تفکر انتقادی فعالیت نموده است. به این منظور ما باید همواره در مقابل کسانی قرار بگیریم که قصد خفه کردن قاصدان را دارند.

در حالی که فکر انتقادی و خود انتقادی برای پرکردن این خلأ سرنوشت سازند، ما تصور می‌کنیم که در بطن موضوع و در مرکز آن مصداق

کامل احترام برای مردم دیگر نهفته است. من چه برداشتی از کلمه احترام دارم، درحالی که هیچ رواج حقوقی یا سیاسی ندارد؟ من فکر می‌کنم که احترام جنبه احساسی از برابری بوده و روابط بین افراد مساوی را شکل می‌بخشد. احترام امکان تعهد هدفمند و صادقانه بین مردم را فراهم نموده و باعث می‌شود آنها شناخت صحیح و پذیرش نسبت به دیگران داشته باشند.

از لحاظ روانشناختی، احترام مستلزم بلوغ است. نوزادان در بدو شروع رشد ذهنی خود قادر به تشخیص دیگران به صورت یک انسان کامل نمی‌باشند. این به حدی است که آنها اشخاص دیگر را "نمی‌بینند". در مرحله دوم رشد، کودکان نیمه‌ها و یا دوگانگی‌ها را مشاهده می‌کنند - یک شخص به طور کلی خوب و یا یک شخص به طور کلی بد. در پایان مرحله رشد، آنها قادر به درک ترکیبی از جنبه‌های خوب و بد و تیره و روشن یک فرد می‌باشند. می‌توان این را هم به موضوع بالا افزود که برای رسیدن به این مرحله از بلوغ کامل، شخص باید به شناختی از ماهیت دوگانه شخصیت خویش نایل آید.

امروزه در اسرائیل فلسطینی‌ها از

1. denial

کاری در این مورد انجام می‌دهم. من برای شرف، دارایی، سرزمین، زندگی، فرهنگ و آزادی خود می‌جنگم." این همدلی لحظه‌ای که توسط یک فلسطینی و یا دیگران برانگیخته می‌شود - ناگهان و بدون تأمل با سخنانی آشکار می‌شود، از جمله اینکه "اگر من به جای شما بودم، به ساف ملحق می‌شدم" همچنانکه در آن موقع رئیس ستاد ارتش و اکنون نخست وزیر ایهود باراک این جمله را گفتند. آن سخنان که از سر همدلی بود، می‌تواند به یکی از چندین دستورالعمل بینجامد. یهودی اسرائیلی، که با وضعیت طاقت فرسای فلسطینی احساس همدلی می‌نمود، ممکن بود وضعیت مذکور را به عنوان تهدیدی برای بقای خود تلقی کند. در اینجا از آن ندای باطنی خطاب می‌رسد که «اگر من برای این مسائل بجنگم، او نیز خواهد جنگید. و اگر او چنین کند، من چیزهای زیادی را که نمی‌خواهم از دست بدهم، خواهم باخت.» این واقعیت که - در یک سطح وسیعتر - آنچه به یهودیان اسرائیل تعلق دارد، روزی متعلق به فلسطینی‌ها بوده است، فقط سبب احساس ناراحتی بیشتر در وی می‌گردد. در چنین شرایطی، گفتگوها ناکام مانده و بتدریج بدون ایجاد تحول واقعی فراموش می‌شوند. احترام ارزان حاصل نمی‌شود. اگر

احترام بسیار ناچیزی برخوردارند. نخست‌وزیر برای آنها احترامی قائل نیست؛ سربازان نیز در ایستگاه‌های بازرسی همین رویه را دنبال می‌کنند. رسانه‌های اسرائیل - به عنوان مؤثرترین ابزار ایجاد افکار عمومی - این بی‌احترامی را منعکس نموده و آن را مورد تأیید قرار می‌دهند. فقدان احترام به طرق مختلف بروز می‌نماید. من قصد ندارم در مورد نمودهای علنی آن در زندگی روزمره - در ایستگاه‌های بازرسی و یا در ادارات دولتی - بحث کنم و ترجیح می‌دهم که به بحث در مورد جنبه دقیق‌تری از بی‌احترامی بپردازم تا از این طریق عمق ریشه دار آن هویدا گردد. اگر می‌خواهید، بنگرید به آنچه رخ می‌دهد هنگامی که یهودیان خیرخواه اسرائیل تصمیم می‌گیرند تا وقت و انرژی خود را صرف برقراری یک گفتگو با فلسطینی‌ها نمایند. در ابتدا، این اسرائیلی‌های پرشور و شوق هستند؛ آنها با حدیث به سخنان طرف مقابل گوش داده و سعی می‌کنند آنچه در هر دو سطح عقلانی و احساسی گفته می‌شود را درک نمایند. سپس در یک نقطه معین در گفتگو، آنها به یک موقعیت بحرانی و لحظه سرنوشت‌ساز می‌رسند. گفتگو به یک تنگنای مخفی، پوششی و شرم آور برخورد می‌کند. در همین لحظه یک ندای باطنی یهودی اسرائیل را مورد خطاب قرار می‌دهد که "اگر من فلسطینی باشم،

تمایلی برای تقسیم قدرت، اقتدار و منابع مالی وجود نداشته باشد، احترام واقعی وجود نخواهد داشت و از این رو گفتگوی واقعی نیز صورت نخواهد گرفت. در عوض، فقط صحبتی خواهد بود بین اشغال کننده و اشغال شونده، بین داراها و ندارها، بین نظام‌های اساساً نابرابر قدرت - که در آن یک نظام برای حفظ ساختار قدرت مبارزه می‌کند و دیگری برای تغییر آن.

عدم تمایل اسرائیل به تقسیم قدرت سرانجام باعث بی معنی شدن سخنان باراک راجع به همدلی صادقانه می‌گردد. او بر اثر فشار سیاستمدارانی که از سخنانش برداشت قانونی ساختن مبارزات فلسطینی‌ها را نموده بودند، وادار به صدور یک اطلاعیه رسمی عذرخواهی گردید.

من می‌خواهم دوباره یادآور شوم که گفتگو و همدلی ناشی از آن به طرق مختلف می‌تواند تأثیر گذار باشد. گفتگو می‌تواند راههای تازه‌ای را برای تفاهم و ارتباط با یکدیگر بگشاید. تجربه شخصی من می‌گوید گفتگویی که فعالیت مشترک را به دنبال خود دارد، می‌تواند مؤثر و بسیار با دوام باشد. این، همان حکایت پزشکان حامی حقوق بشر است.

ما برای جلوگیری از ایجاد هرگونه احساس ترحم در فلسطینی‌هایی که با ما

همکاری می‌کنند، به زبان خود توجه خاصی نموده‌ایم. با این وجود، ما به عنوان اسرائیلی از آزادی، قدرت، منابع مالی و نفوذ برخوردار هستیم؛ و فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی بهره بسیار ناچیزی از آن می‌برند. اگر ما حتی برای مدت کوتاهی از خودآگاهی غفلت نماییم، واژه‌های ترحم‌آمیز در متن‌ها و در ذهن مردم راه پیدا می‌کنند و گفته‌های ما باعث تحقیر دیگران و خودمان خواهد شد.

به عنوان نمونه من به خاطر دارم در سفری که به همراه کارگر محلی مؤسسه - که فلسطینی بود - به کرانه غربی داشتیم، در راه با یک ایستگاه بازرسی برخورد کردیم که در آن صفی از اتومبیل‌ها حداقل به طول دو مایل - سپر به سپر - وجود داشت. هوا بسیار داغ بود و اتومبیل‌ها نیز کولر نداشتند. مردم خشمگین بودند. کارگر محلی جوانی ناامید شده، اتومبیل را به خارج از صف برد و به موازات آن به سرعت راند. در همین حال، او فلسطینی‌های داخل صف را به عنوان "تخته‌های کفش" خطاب نمود - که این، یکی از تحقیرآمیزترین روش‌ها برای اشاره به یک گروه به ویژه گروه خودی است. سپس وی لبخندی واضح و همراه با حسی شبیه مشارکت در جرم به من نمود. من در آن حال نمی‌دانستم چه باید بکنم.

انعکاس چندانی نیافته بود. فقط در حال حاضر - بیش از یک سال پس از کناره‌گیری از ریاست - است که من می‌توانم جنگل را ببینم، در حالی که قبلاً فقط قادر به دیدن درختان بودم.

هنگامی که من برای نوشتن خاطراتم به گذشته فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که احترام به دیگران بهترین معیار درونی است که یک فعال در زمینه حقوق بشر می‌تواند مورد استفاده قرار دهد. با برخورداری از آن، شخص در دام مواردی همچون ترحم، تنفر، توهین و تحقیر نمی‌افتد، حال آن‌که وی مثبت عمل نموده است. احترام ناظر بر شأن دو طرف می‌باشد.

احترام پزشکان حامی حقوق بشر نسبت به فلسطینی‌ها، تهدیدکننده پندار اسرائیلی - صهیونیستی است مبنی بر اینکه همه افراد مایلند از اخلاق، اخلاص و درستکاری یهودی - اسرائیلی سهمی داشته باشند. در مورد این مسأله به ویژه ما تصمیم گرفته‌ایم تا خارج از سیستم تعصب‌آمیز و خارج از اجماع اسرائیلی باقی بمانیم - به گفته هانا آرنهت ما تصمیم داریم مطرود باشیم.

چنانچه احترام از نظر اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها اصل نافذ تلقی گردد، نتیجه سیاسی آن عبارت خواهد بود از مشارکت واقعی در

وقتی در آن شب به خانه رفتم، به این نکته پی بردم که ما در موقعیت نگران‌کننده‌ای قرار داریم. در نشست کارکنان در همان هفته، من به طور کلی درباره احساسات ما راجع به کسانی که به ما وابسته‌اند صحبت‌هایی نمودم. با بررسی واکنش‌های موجود ما به این شناخت دست یافتیم که بدون در نظر گرفتن این‌که تا چه حد در کار خود صداقت داشته‌ایم، احتمالاً باعث ایجاد رنجش و توهین برای افرادی که از ما کمک دریافت می‌کنند، شده‌ایم. افراد مذکور می‌توانند بیماران، فلسطینی‌های اراضی اشغالی، اعضای خانواده و یا دوستان باشند. در اینجا من مطلبی را از یک زن بومی استرالیایی در جلسه نقل نمودم که: «اگر برای کمک به من به اینجا آمده‌اید، به خانه برگردید. با این وجود، چنانچه آمدن شما به دلیل آن است که آزادی شما با آزادی من ارتباط دارد، پس بیایید با هم کار کنیم.»

دانستن این مطلب مهم است که هیچ یک از ما در گروه پزشکان حامی حقوق بشر مطابق هیچ نظریه استاندارد شده‌ای کار نمی‌کند و از هیچ نسخه یا آیین‌نامه مشخصی نیز پیروی نمی‌نماید. آنچه ما عمل کردیم در واقع شهودی بود در واکنش به واقعیتی که مشاهده نموده‌ایم. ما به سختی کار می‌کردیم در حالی که خود گروه

شرکت در این رؤیا را ندارند، دلیلی برای انصراف از مبارزه در جهت نیل به احترام متقابل نخواهد بود.

ترجمه: حسین انتظاری

مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه

قدرت - به تعبیر دیگر، یک رابطه بین دو مردم بر اساس برابری اجتماعی. یک شخص دوراندیش حتی می‌تواند کشوری برای دو مردم و براساس آن اصول توصیه نماید. این واقعیت که نه جامعه اسرائیلی و نه فلسطینی پختگی کافی برای

